



بسم الله الرحمن الرحيم

## خلاصه مباحث گذشته

در بخش اول مباحث فقه التریبه گفتیم که در تعلیم و تعلم فصولی هست:

- فصل اول در احکام تعلم و اقسام علوم بود؛
  - فصل دوم درباره وظایف و آداب متعلم و تعلم بوده که مربوط به سابق است؛
  - فصل سوم درباره احکام تعلیم و آداب معلم است.
- در مقدمات، تعلیم و معلم را معنا کردیم و بعد از مقدمات به بخش اول یعنی احکام تعلیم پرداختیم. ابتدا در مورد حکم تعلیم علوم محرم بحث شد که آیا تعلیم علوم محرم، حرام است یا نه؟ محور دیگر وجوب تعلیم علوم واجب بود که روایات را مورد بحث قرار دادیم و به نتیجه رسیدیم. حکم تعلیم علوم مستحب هم روشن شد. گفتیم در مواردی که تعلیم واجب یا مستحب است این سؤال مطرح می‌شود که آیا این تعلیم آنجایی که واجب یا مستحب است تعبدی به شمار می‌آید یا توصلی؟ در مواردی تعلیم به صورت موجهه جزئیه واجب می‌شود همان‌طور که در مواردی مستحب می‌شود و ما فی‌الجمله این را قبول کردیم؛ سؤال این است که وجوب یا استحباب تعبدی است یا توصلی؟

## تفاوت تعبدی و توصلی

به فرق تعبدی و توصلی اشاره کردیم و گفتیم که تفاوت عبادات از غیر عبادات یا واجبات تعبدی از غیر تعبدی در این است که در عبادات قصد قربت شرط است و فقدان شرط هم معصیت دارد هم موجب بطلان است.

## مفهوم عبادت

بنابراین عبادت یعنی عمل واجب یا مستحبی که قصد قربت شرط آن است و معنای شرطیت این است که اگر نباشد، هم تکلیفاً مرتکب گناه شده و هم وضعاً موجب بطلان عمل است و عمل بی‌خاصیت است. البته بطلان عمل هم در واجبات متصور است و هم در مستحبات، در این صورت تعبدی می‌شود و اگر این‌طور نباشد توصلی می‌شود.



در توصلی هم می‌شود قصد قربت کرد و قصد قربت موجب می‌شود که عبادت به شمار آید ولی آن عبادت بالعرض است نه عبادت بالذات، در منطق اسلام مطلوب است که همه اعمال با قصد قربت انجام بگیرد و با قصد قربت خیلی از اعمال مباح مستحب و مطلوب مولا می‌شود، ولی موجب نمی‌شود که ملحق به عبادات به معنای خاص بشود بلکه عبادت به معنای عام می‌شود.

بنابراین عبادت دو معنا دارد:

۱- عبادت به معنای عام؛

۲- عبادت به معنای خاص.

عبادت به معنای خاص همان واجبات و مستحبات تبعیدی است که قصد قربت در آنجا شرط است و فقدان آن معصیت و موجب گناه و بطلان است؛

اما عبادت به معنای عام هر عملی حتی توصلیات هم با قصد قربت دارای ثواب می‌شود و عبادت بشمار آید. پس تعریف عبادت این نیست که عملی که ثواب دارد یا با قصد قربت می‌شود آن را انجام داد، همه اعمال و حتی مباحات هم می‌توانند این‌گونه باشند. عبادت به معنای خاص عبادتی است که قصد قربت قید و شرط آن است، این تفاوتی است که در اصول گفته شده بود.

## جمع بندی

پس مقدمه اول تعریف تبعیدی و توصلی است و عبادت به معنای عام و معنای خاص داریم؛ به معنای خاص همان تبعیدیات است و به معنای عام یعنی هر عمل مباح به معنای عام می‌شود با قصد قربت مطلوب مولا قرار گیرد و مورد پاداش الهی واقع شود این تفاوت بین تبعیدی و توصلی است.

## نکته اصولی: مقتضای اطلاق دلیل

نکته دیگری که در علم اصول درباره تقسیمات احکام آمده این است که حکم به عوامل تبعیدی و عوامل توصلی تقسیم می‌شود آنجا بحث شده که اطلاق دلیل چه چیز را اقتضا می‌کند؟ که معمولاً می‌گویند اطلاق دلیل اقتضای توصلی بودن می‌کند.



## آیا اخذ قصد امر در متعلق امر جایز است یا نه؟

منتهی یک شبهه وجود دارد که در اصول فقه هم آمده بود که اخذ قصد امر آیا در متعلق امر جایز است یا نه؟ عده‌ای گفته‌اند که این مشتمل بر دور است که اگر مشتمل بر دور باشد و چون اطلاق و تقیید را می‌گویند ملکه و عدم ملکه است، نیامدن قید، اطلاق را نتیجه نمی‌داد و لذا برخی به سمت اطلاق مقامی رفته بودند؛ اما راه دارد برای اینکه اخذ قصد قربت درست شود و اطلاق صدق کند.

### نظر غالب محققین

من نمی‌خواهم وارد بحث فنی آن بشوم که آیا اخذ قصد قربت امر جایز است یا جایز نیست؟ و اگر جایز نباشد اطلاق درست می‌شود یا درست نمی‌شود؟ ولی اعتقاد غالب محققین این است که اگر قید ذکر نشود و بیان خاصی برای اشتراط قصد قربت در دلیل نیاید واجب و مستحب بر توصلی بودن حمل می‌شود الا آنجایی که قید را احراز بکنیم؛ منتهی اینکه اطلاق، اطلاق لفظی است یا مقامی. این متوقف بر مباحث بسیار دقیق و پیچیده است که آیا می‌شود قصد امر در متعلق اخذ شود یا نمی‌شود؟

این مطلب در اصول فقه آمده و در سایر کتاب‌ها و تقریرات هم درباره این مطلب بحث شده است که نمی‌خواهیم وارد این بحث بشویم فقط این مطلب که عدم ذکر اشتراط قصد قربت و قصد امر موجب می‌شود که حمل بر توصلی بودن بکنیم. به عنوان مثال اطلاق دلیل حمل بر توصلی بودن می‌شود و گاهی اطلاق بی‌قیدی مطلق را اقتضا می‌کند یعنی وقتی می‌گوید «اعط بالرقبه» معنای اطلاق در اینجا این است که هم رقبه مومنه مجزی است و هم رقبه کافر، ولی گاهی اطلاق هست که دلیل را حمل بر یک قسم می‌کند؛ مثلاً وقتی شک در تعبدی و توصلی می‌کنید اطلاق می‌گوید توصلی و یا وقتی که شک در کفایی و عینی می‌کنید، اطلاق می‌گوید عینی و یا زمانی که شک در تخییر یا تعیین می‌کنید، اطلاق می‌گوید تعیین به خاطر این نکته فنی که در علم اصول است اطلاق یکی از اقسام را می‌گوید. نکته فنی این که همیشه این‌طور نیست که دو طرف قید اضافه داشته باشند گاهی یک طرف قید کمتری دارد و لذا اطلاق حمل بر آن می‌شود اینجا هم درست است که توصلی و تعبدی دو قسم از واجب هستند که تعبدی قید زاید دارد اما توصلی قید کمتری دارد و لذا اطلاق چه اطلاق لفظی و چه اطلاق مقامی دلیل را بر توصلی حمل می‌کند. این چیزی است که آنجا گفته شده است.



## جمع بندی

پس در مقدمه اول تعبدی و توصلی را معنا کردیم و در مقدمه دوم گفتیم که اصل در اوامر این است که چه با اطلاق لفظی و چه با اطلاق مقامی حمل بر توصلی بشود، بنا بر تفصیلی که در علم اصول از آن بحث شده است ما معتقد هستیم که اطلاق لفظی هم درست است و می تواند توصلی بودن امر و واجب را تصحیح بکند؛ این دو مقدمه است.

مثلاً اگر به لؤلؤ و مرجان مرحوم حاجی نوری مراجعه بکنید - که در مورد عزاداری اباعبدالله الحسین (ع) است - در آنجا ایشان گفته اند که عزاداری مستحب تعبدی است و لذا در عزاداری باید قصد قربت باشد و اگر نباشد، ارزشی ندارد که البته ما دلایل ایشان را خدشه کردیم و زمانی که دلایل ایشان خدشه دار بشوند آن وقت اطلاق این می شود که مستحب توصلی است و قصد قربت شرط نیست و آثار خود را دارد. بهر حال تعبدی شدن یک مستحب یا یک واجب نیازمند دلیل خاص است و اگر دلیل نباشد حمل بر توصلی می شود.

## نتیجه اینکه:

با این دو مقدمه سؤال ما روشن شد که: تعلیم در جاهایی که مستحب است یا واجب است، تعبدی به شمار می آید یا توصلی؟

طبق قاعده روشن شد که اگر دلیل خاصی نداشته باشیم، حمل بر توصلی می شود و قصد ریا و قصد غیر خدا در آن موجب معصیت نمی شود و عمل بی اجر و مزد و باطل به حساب نمی آید.

اصل این است که توصلی است پس جایی که باید عالمی احکام را یاد بدهد لازم نیست که قصد قربت بکند اگر قصد قربت هم نداشته باشد تکلیف مولا را عمل کرده ولی اگر گفته شود تعبدی است او به تکلیف عمل نکرده است. این سؤال روشن شد و اصل هم بر این مبنا است که توصلی است. این سؤال در تعلم هم مطرح است که آیا تعلم علوم واجب یا جایی که مستحب است، تعبدی است یا توصلی؟

عین همین بحث در تعلیم هم مطرح است در منیة المرید آداب معلم و متعلم را مطرح کرده بعد این آداب را به آدابی که مشترک بین معلم و متعلم است تقسیم کرده و آداب مشترک را هم به دو قسم تقسیم کرده است:

۱- آدابی که در اوصاف شخصی ذاتاً باید متصف به آن بشوند؛

۲- آدابی که در مجلس درس و کلاس آمده است.



این یک فصل در آداب مشترک است بعد هم آداب مختص معلم و متعلم آمده ۵-۶ محور در آداب مشترک آمده است، اولین ادب مشترکی که آورده است این است «اول ما يجب عليهما إخلاص النية لله تعالى في طلبه و بذله» یک ادب مشترک را اخلاص قرار داده و تعبیر ایشان هم وجوب است اما اینکه ایشان در یک کتاب اخلاق وجوب را به همان معنای فقهی به کار می‌برد یا اینکه برای تأکید مطلوبیت این وجوب را به کار می‌برد، هر دو احتمال صدق می‌کند.

تعبیر ایشان این است که «اول ما يجب عليهما إخلاص النية لله تعالى في طلبه و بذله فإن مدار الأعمال على النيات و بسببها يكون العمل تارة خرفة لا قيمة لها و تارة جوهرة لا يعلم قيمتها لعظم قدرها و تارة وبال على صاحبه مكتوب في ديوان السيئات و إن كان بصورة الواجبات. فيجب على كل منهما أن يقصد بعمله وجه الله تعالى و امتثال أمره و إصلاح نفسه و إرشاد عباده إلى معالم دينه و لا يقصد بذلك غرض الدنيا من تحصيل مال أو جاه أو شهرة أو تمييز عن الأشباه أو المفاخرة للأقران أو الترفع على الإخوان و نحو ذلك من الأغراض الفاسدة التي تثمر الخذلان من الله تعالى و توجب المقت و تفوت الدار الآخرة و الثواب الدائم فيصير من «الأخسرين أعمالاً» (كهف/۱۰۳) الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (كهف/۱۰۴)؛ و الأمر الجامع للإخلاص تصفية السر عن ملاحظة ما سوى الله تعالى بالعبادة»<sup>۱</sup> و بعد وارد روایات و آیات می‌شود که ان شاء الله به تدریج آنها را ذکر خواهیم کرد.

ظاهر گفته ایشان این است که تعلم و تعلیم امری عبادی و تعبدی است و نگفته‌اند که قصد قربت این کار را خوب می‌کند بلکه گفته‌اند قصد غیر قربت موجب عقاب و خذلان است و شواهد بعدی نشان می‌دهد که می‌خواهد بگوید این یک امر تعبدی است.

## ادله تعبدی بودن

گفتیم اصل بر توصلی است و باید دید که دلیل برای تعبدی بودن چیست؟ ادله‌ای که ذکر خواهیم کرد بخشی در تعلیم و بخشی در تعلم آمده ولی اگر در تعلم هم این امر ثابت بشود که تعلم آن عبادی و تعبدی است می‌شود الغاء خصوصیت کرد و اگر تعلم عبادی و تعبدی باشد تعلیم هم مثل آن است و یک حکم دارد؛ شاهد این است که

۱ - منية المرید، ص: ۱۳۱.

بعضی جاها با هم آمده و لذا یک حکم است و می‌شود الغاء خصوصیت کرد شواهدی که در تعددی بودن تعلم می‌آید می‌توان در تعددی بودن تعلیم هم از آن استفاده کرد و لذا ما بدون اینکه این دو باب را از هم جدا بکنیم روایات آن را متعرض می‌شویم گر چه برخی روایات اختصاص به تعلم و برخی به تعلیم دارد و برخی هر دو را در نظر گرفته است. روایات سه نوع است که به ترتیب متعرض می‌شویم.

سؤال: الغاء خصوصیت در اینجا دلیل نمی‌خواهد؟

ارتکاز و فهم عقلایی است هیچ تفاوتی ندارد اگر در تعلم قصد قربت شرط باشد در تعلیم هم شرط است به دلیل اینکه در بعضی از روایات هر دو با هم آمده است. می‌گوییم آنجا که فقط تعلم را گفته در تعلیم هم می‌شود الغاء خصوصیت کرد و فرقی ندارد اگر با هم نیامده بود ممکن بود اطمینان به الغاء خصوصیت نداشته باشیم ولی چون در بعضی از روایات همین بحث و از همین منظر با هم ذکر شده می‌توانیم بگوییم در روایاتی هم که فقط تعلم آمده است می‌توان الغاء خصوصیت کرد و به عنوان مؤید آورد.

به عنوان مطلب نهایی نمی‌گوییم منتهی می‌خواهیم هر دو سه دسته روایت را مورد توجه قرار دهیم تا ببینیم که نهایتاً به چه نتیجه‌ای می‌رسیم.

مضمون بسیاری از روایاتی که اینجا آمده این است که اگر کسی برای مفاخره یا برای اغراض دیگر علمی را فرا بگیرد یا آموزش بدهد وعده عقاب و عذاب به او داده شده است پس معلوم می‌شود که این یک نوع عبادت است و نمی‌شود در آن ریا کرد.

این روایات در چند جا آمده که یکی در بحار جلد ۲ باب نهم صفحه ۲۶ است که عنوان باب استعمال العلم و اخلاص فی طلبه و تشدید الامر علی العان که در این باب روایات متعددی آمده باب مفصلی است برخی روایات را مرحوم شهید در منیه آورده که در صفحه ۳۷ به بعد است و همچنین در کتاب علم و حکمت دار الحدیث آقای ری شهری آمده در این کتاب در صفحه ۲۳۳ آداب تعلم و دیگری در صفحه ۳۲۱ در احکام تعلیم که در مورد اخلاص است و باید دید آیا می‌شود از این روایات استفاده تعددی بودن کرد یا نه؟

## روایت اول

در بحار صفحه ۳۰ جلد ۲ حدیث ۱۳ از معانی الاخبار ابن عبدوس عن ابن قطیبه عن حمدان بن سلیمان عن الهروی - که همان اباصالح هروی است فکر می‌کنم حمدان بن سلیمانی است که توثیقی ندارد و باید به سند مراجعه

کرد - قال سمعت عن ابالحسن على بن موسى الرضا عليه السلام «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ قَالَ يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يَعْلَمُهَا النَّاسَ» احياء امر ما اين است كه علوم ما را ياد بگيرد و به ديگران هم بياموزد «فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا» كه جمله مشهورى است «قَالَ قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَدْ رَوَى لَنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا لِيَمَارِي بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يِبَاهِي بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ لِيُقْبَلَ بِوَجْهِ النَّاسِ إِلَيْهِ فَهُوَ فِي النَّارِ» اگر كسى براى مباحثات ياد بگيرد چطور است فقال عليه السلام «فَقَالَ ع صَدَقَ جَدِّي ع أَ فَتَدْرِي مِنَ السُّفَهَاءِ فَقُلْتُ لَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ هُمْ عُلَمَاءُ فَقَالَ اللَّهُ فَقَالَ هُمْ عُلَمَاءُ آلِ مُحَمَّدٍ ع الَّذِينَ فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُمْ وَ أَوْجَبَ مَوَدَّتَهُمْ»<sup>۲</sup>

### روایت دوم

حدیث ۱۹ صفحه ۳۱ كه از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام است كه می‌فرماید: «خُذُوا مِنَ الْعِلْمِ مَا بَدَأَ لَكُمْ وَ إِيَّاكُمْ أَنْ تَطْلُبُوهُ لِخِصَالٍ أَرْبَعٍ لَتُبَاهُوا بِهَا الْعُلَمَاءَ أَوْ تَمَارُوا بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ تَرَاءُوا بِهِ فِي الْمَجَالِسِ أَوْ تَصْرِفُوا وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ لِلتَّرْوُسِ» برای این اغراض انجام ندهید «لَا يَسْتَوِي عِنْدَ اللَّهِ فِي الْعُقُوبَةِ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ نَفَعْنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ بِمَا عَلَّمْنَا وَ جَعَلَهُ لَوْجَهُ خَالِصًا إِنَّهُ سَمِيعٌ مُجِيبٌ»<sup>۳</sup> این هم برای كسى كه تعلم را در آن مسیر قرار می‌دهد و عده عقاب می‌دهد.

### روایت سوم

حدیث ۱۸ همین مضمون را دارد «مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ لِيَمَارِي بِهِ السُّفَهَاءَ أَوْ يِبَاهِي بِهِ الْعُلَمَاءَ أَوْ يَصْرِفَ وَجْهَ النَّاسِ إِلَيْهِ لِيُرْتَسُوهُ وَ يَعْظُمُوهُ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»<sup>۴</sup>

### روایت چهارم

حدیث ۲۸ هم همین مضمون را دارد «مَنْ تَعَلَّمَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ الْآخِرَةِ يُرِيدُ بِهِ الدُّنْيَا عَرَضًا مِنْ عَرَضِ الدُّنْيَا لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ»<sup>۵</sup>

۲ - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲، ص: ۳۰.

۳ - بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲، ص: ۳۱.

۴ - همان.



## روایت پنجم

و حدیث ۳۳ «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِلَّهِ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ بَابًا إِلَّا ازْدَادَ بِهِ فِي نَفْسِهِ ذُلًّا وَ فِي النَّاسِ تَوَاضُعًا»<sup>۵</sup> اگر طلب علم برای خدا باشد هر چه پیش برود احساس ذلت در درونش بیشتر می‌شود و برای مردم تواضع می‌کند.

## روایت ششم

«وَلِلَّهِ خَوْفًا وَ فِي الدِّينِ اجْتِهَادًا وَ ذَلِكَ الَّذِي يَنْتَفِعُ بِالْعِلْمِ فَلْيَتَعَلَّمْهُ وَ مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ لِلدُّنْيَا وَ الْمَنْزِلَةِ عِنْدَ النَّاسِ وَ الْحُظُوفَةِ عِنْدَ السُّلْطَانِ لَمْ يُصِبْ مِنْهُ بَابًا إِلَّا ازْدَادَ فِي نَفْسِهِ عَظْمَةً»<sup>۶</sup>.

## بررسی سندی روایات

معمولاً این‌ها از لحاظ سندی گیر دارد به غیر از اولی که در آن دقت نکردم.

## روایت هفتم

حدیث ۳۷ از کتاب سلیمان بن قیس هلالی «مَنْ أَرَادَ بِهِ الدُّنْيَا فَهُوَ حَظُّهُ»<sup>۸</sup> که اگر اراده دنیا بکند حدیث ۵۸ و حدیث ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ هم همین مضمون را دارند این روایات برای کسی که اخلاص نداشته باشد وعده عذاب داده است.

سؤال: تبادل می‌شود؟

تبادل نه ولی با قاعده رجالی که به آن اشاره کردیم ممکن است درستش بکنیم.

## روایت هشتم

در تعلیم عنوان باب اخلاص آمده است: «الْعَالِمَ إِذَا أَرَادَ بَعْلِمِهِ وَجَهَ اللَّهِ تَعَالَى هَابَهُ كُلُّ شَيْءٍ إِذَا أَرَادَ أَنْ يُكْتَرَّ بِهِ الْكُنُوزَ هَابَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»<sup>۹</sup> وعده عقاب نمی‌دهد و می‌گوید که اگر با علم خود به دنبال دنیا باشد از همه چیز می‌ترسد و عزت نفس ندارد، دلالتی بر عبادی بودن ندارد.

۵ - همان، ص: ۳۳.

۶ - همان، ص: ۳۴.

۷ - مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، النص، ص: ۱۳۵.

۸ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲، ص: ۳۴.





## روایت نهم

دومین حدیث می‌گوید «أَخْلَصُ لِلَّهِ عَمَلِكُ وَ عِلْمُكَ وَ حُبُّكَ وَ بُغْضُكَ وَ أَخْذُكَ وَ تَرْكُكَ وَ كَلَامُكَ وَ صَمْتُكَ»<sup>۹</sup> حرف زدنت و سکوتت.

## روایت دهم

حدیث دیگر «أَفْضَلُ الْعَمَلِ مَا أَخْلَصَ فِيهِ»<sup>۱۱</sup> روایاتی که در تعلیم هست بیان غیر از عباراتی است که آنجا داشتیم این یک دسته از سه چهار روایتی است که آثاری برای تعلیم الله ذکر کرده و آثار و نکوهشی نسبت به آن طرف کرده اما وعده عقاب و عذاب نداده است.

سؤال:.... شاید معنا قصد قربت در آن نباشد؟

در مورد این بعد بحث می‌کنیم.

در کتاب منیه همان بیان در مورد تعلیم هم هست. سؤالاتی مطرح است که آیا اینها دلالت بر تعبدی بودن که ما می‌خواهیم، دارد یا ندارد؟ اخلاصی که در اینجا هست مساوی با آن بحث است یا نه؟ اگر آری این در مطلق علوم است یا در علوم خاص است؟ و آیا فقط علوم واجب را در بر می‌گیرد یا شامل علوم مستحب هم می‌شود؟ و آیا شامل واجب بالذات یا بالعرض هم می‌شود یا نه؟ اینها سؤالاتی است که در جلسه بعد در این مورد بحث می‌کنیم و صلی الله علی محمد و اله الاطهار.

<sup>۹</sup> - نهج الفصاحة (مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، ص: ۵۷۷.

<sup>۱۰</sup> - عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۸۲.

<sup>۱۱</sup> - همان، ص: ۱۱۸.